

پیشهادها و نقدها

نگاهی به مقبره مهدی خلیفه عباسی

مهدی ابن منصور دواتی سومین خلیفه عباسی در سال ۱۵۸ هجری پس از مرگ پدر جانشین او شد. مدت خلافتش ۱۰ سال و ۴۵ روز بود، و در سن ۴۳ سالگی درگذشت. در متون کهن محل دقیق مدفن او با اختلاف آمده است.

مسعودی در مروج الذهب، محل درگذشت مهدی را در ولایت «ماسبدان» و در مکانی بنام «ردین» نوشته است.^۱ همو در التنبیه به وفات مهدی در ماسبدان اشاره کرده، اما موضع درگذشت او را در «رد» و «راق» متذکر شده است.^۲ نیز عیرانی زنده در نیمه اول قرن ششم هجری، در کتاب خود بنام الانباء به مرگ مهدی در ولایت ماسبدان اشاره نموده و موضع مرگ او را در «الزد» نوشته است. ترجمه قسمتی از اخبار مهدی در کتاب مذکور چنین است: در سال ۱۶۸ هجری مهدی به جبال سفر کرد، و به ماسبدان رسید. نظر به طبیعت زیبای آن ولایت در آن جا بنامد. نیز بفرمود هسرش هم نزد او بدانجا بیاید، که او نیز چنین کرد و با یکصد شتر، و ملبس به جامه‌های ابریشمین بیامد. و این در محرم سال ۱۶۹ بود، دو روز نزد مهدی بود، و از طبیعت دلگشا و شادی آفرین آن مکان بس مسرت خاطر داشت. لیکن سومین روز از اقامت او بود که علی بن یقطین گفت: امروز مهدی، با اطرافیان خود طعام خورد، آنگاه گفت: می‌خواهم ساعتی بخوابم، بیدارم نکنید تا خودم بیدار شوم، گذشت اطرافیان او نیز خوابیدند. ناگاه صدای گریه مهدی بلند شد، بسوی او

رفتیم و گفتیم : چه حادثه‌ای پیش آمده است، ای امیر. مهدی گفت : در اثنای خواب، پیری دیدم که بر درب مضیف ایستاده و می‌گوید : گویا این مردم این قصص هلاک و نابودند سرور و سالار قوم از پس شادی و سلطنت به قبر رفته و صخره‌ای روی او است . جز یاد و صحبت آن نمانده که ، اهل و عیالش گریه‌کنان او را صدا می‌زنند . علی ابن یقطين گفت : نبود مهدی در آن مکان مگر سه روز، و وفات مهدی در ماسبدان بود، در قریه‌ای که «الزد» می‌گویند، هشت شب مانده از محرم سال یکصد و شصت و نه.^۳ اما ابودلف معدن‌شناس و جهانگرد عرب موضع درگذشت مهدی را در «رد» و «براو» ذکر نموده است . چنانکه می‌نویسد : «از طزر راست بسوی ماسندان (ماسبدان) و مهرجا تغلق (مهرجاتقدق) می‌روند که شامل شهرهای متعدد از جمله «اریوجان» است . این شهر زیبا در دشتی میان کوههای پراز درخت واقع است، و در آنجا آبهای معدنی و گوگردی و معدن زاج و شوره و املاح دیگر وجود دارد . آب آن به بند نجین (مندلی) می‌ریزد و نخلستانها با آن آبیاری می‌شود در شهر مزبور فقط سه چشمه معدنی و چشمه دیگری موجود است، که هر گاه شخص از آب آن تنقیه کند، به اسهال سخت مبتلا می‌شود، و چنانچه از آن بنوشد، مقدار زیادی اخلاط برمیگرداند این آب برای اعصاب سر زیان آور است . از آنجا تا «رد» (رد) و «براو» چند فرسخ است . در آنجا (اریوجان) آرامگاه مهدی واقع است . یگانه اثری که در این شهر دیده می‌شود، ساختمانی است که شکل خارجی آن از میان رفته و چیزی از آن باقی نمانده است سپس از آنجا به سیروان می‌روید .^۴

توصیف ابودلف، از شهر اریوجان، و مکان رد و براو در چند فرسخی آن چنان در هم است که امکان تعیین نظر قطعی مبنی بر اینکه مقبره مهدی در کدام یک از محلهای نامبرده واقع است، میسر نمی‌باشد . شاید ذکر نام اریوجان، در عبارت بالا، قبل از عبارت ، «آرامگاه مهدی واقع است» ، نظرگاه نسخه‌نویس بوده است . اگر چنین باشد، ابودلف آرامگاه مهدی را در رد و براو نشان داده است، نه در اریوجان. و اصولاً هیچیک از قدما قبر مهدی را در اریوجان نشان نداده‌اند، بلکه رأی ایشان

برمحل مشابه رد و براو چون «ردین، رذ، الرذ، الرذ، راق» استوار است. که بنظر نگارنده همه این نامها نشانگر يك موضع واحد است. هم از عبارات ابودلف چنین مستفاد می‌شود، که او خود به رد و براو مقبره مهدی نرفته است، چرا که او قبل از آنکه شیروان رود از رد و براو، آرامگاه مهدی سخن می‌گوید چنانکه بیاید، آرامگاه مهدی در «ده بالا = ایلام» واقع است. پس هرکس بخواهد از اریوجان (بخش کنونی ایوان) دهبالا رود ابتداء باید شیروان را پشت سر گذارد، آنگاه در ده بالا مقبره مهدی را بیابد. چنین بنظر می‌رسد، ابودلف از طریق دره شیروان و یا دره ایوان، رهسپار صمیره شده است.

اما اینکه آقای مینورسکی گفته است، قبر مهدی حتی در زمان ابودلف هم محو بوده است، قرینه‌ای قطعی مبنی بر صحت این نظر نمی‌توان یافت، و اصولاً از عبارات ابودلف چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید.^۶ مینورسکی محققانه به کار خود ادامه داده، بالاخره آرامگاه مهدی را در ده بالا و با استناد به یاقوت نشان داده است، «خبر اضافی یاقوت (ج ۲ ص ۶۳۲) تحت عنوان ده بالا بسیار عجیب است، او می‌نویسد: در مجاورت «مادبدان» در ناحیه الجبل نزدیک بند نیجین واقع است، و در آنجا قبر خلیفه «المهدی» وقتلگاه او (مشهد) قرار دارد وعده‌ای خدام (اقوام) وابسته بدانند و مقرری (جرایه) دریافت می‌کنند. در سال ۵۶۴ هـ/ ۱۱۶۸ السترشد بقعه را توسعه داد و پول زیادی میان ساکنین آنجا پخش نمود. این خبر بطور تحقیق از منابع کاملاً آگاه نقل شده و آخرین حلقه اتصال مربوط به خیر مرگ «مهدی» بشمار می‌رود. «ده بالا» مکان مشهوری در لرستان غربی (پشتکوه) می‌باشد، و محل اقامت والی اخیر پشت کوه بوده. «ده بالا» در دامنه غربی کوه مانشت، بارتفاع ۸۶۹۹ پا که نشان بارومرزی و آبریز تمام آن ناحیه می‌باشد، واقع است، از این کوه چند رودخانه سرچشمه می‌گیرد.^۶ آقای حمید ایزدپناه در کتاب آثار باستانی و تاریخی لرستان، محل دقیق قبر مهدی و طروبنای آنرا، چنین بیان داشته است:

«این مقبره در وسط شهر ایلام و در سه راهی خیابانهای، سپه، برق و مسجد والی واقع و تمامی آن از سنگ و گچ ساخته شده است.^۷ اما موجب نگارش این مقال، اعلان تأسف عمیق دوستانان اخبار و آثار تاریخی از تخریب مقبره مذکور، حدود ۱۸ و یا ۲۰ سال قبل و تبدیل آن به فضای سبز می باشد. جا دارد آقای علی محمد خلیلیان، سرپرست میراث فرهنگی ایلام و دوست دیرین نگارنده پس از کسب مجوز، با کاوشی مختصر در حدود ۵۰ متری شمال مسجد جامع ایلام، موجبات بازسازی آن مقبره را فراهم آورند.

بننه و کرمه، زمستان ۱۳۶۸

سید صفر رجیبی، اهواز



منابع:

- ۱- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، (تهران، ترجمه و نشر، ۱۳۴۷) ص ۳۱۳.
- ۲- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۲۴.
- ۳- محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، الانباء فی تاریخ الخلفاء، باهتمام تقی بیفش، (چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳ شمسی) ص ۳۲-۳۳.
- ۴- ابودلف مسعر ابن المهلهل الخزر جی، سفرنامه ابودلف، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، (تهران، زوار، ۱۳۵۴)، ص ۶۰-۶۱.
- ۵- ابودلف، همان کتاب، تعلیقات مینورسکی، ص ۱۲۱.
- ۶- همان کتاب، همان تعلیقات، ص ۱۲۲.
- ۷- حمید ایزدپناه، آثار باستانی و تاریخی، جلد اول، (تهران، آگاه، ۱۳۶۳) ص ۵۰۷.

نقد يك كتاب

کتاب «نگاهی به تاریخ روابط بین الملل از ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵» تألیف آقای احمد نقیبزاده که تحت عنوان «سلسله گزارشهای تحقیقاتی» از سوی دانشگاه تهران در شهریورماه ۱۳۶۸ منتشر شده است از يك سو خواننده را خوشحال می کند چه بالأخره شاهد تألیف کتابی راجع به تاریخ معاصر مغرب زمین از سوی يك ایرانی است و از سوی دیگر و پس از به اتمام رسانیدن مطالعه کتاب در تحسیر فرو می رود زیرا کتاب را دچار کمبودها و لغزش های قابل تأملی می یابد. در این یادداشت به پاره های از این کمبودها اشاره خواهد شد زیرا کتاب نیز مانند هر شیئی و کالای دیگری «تعریف» شدنی است و لذا هنگامی که بر کمبودهای يك «محصول» اشارتی می رود ناگفته پیداست که آن محصول چندان خواستنی نیست هر چند که در «بازار» عده ای بخواهندش.

* * *

و اما کمبودهایی که در این اثر منتشر شده مشاهده می شود.

۱- نام مؤلف محترم در روی جلد کتاب فوق با عنوان «معاونت پژوهشی و برنامه ریزی دانشگاه تهران» همراه شده است و به اعتقاد بنده این عملی شایسته نیست چه قرار نیست در کار علمی و فرهنگی شغل و مقام کسی (در اینجا نویسنده) بر شخص دیگری (خواننده) آنچنان تأثیر بگذارد که از «مطلب» درگذرد و اسیر ظاهر شود

و اگر چنین نقیصه فرهنگی در میان اهل قلم ما رایج است حق نیست که دانشگاه تهران مرتکب چنین خطایی شود مضافاً اینکه الزاماً متصدی شغل فوق باید دارای مدرک «دکتر» در یکی از رشته‌های علوم باشد؛ حال اگر مؤلف محترم صاحب این مدرک هستند پس حذف این پیشوند از یک طرف و اضافه نمودن شغل و مقام اجرایی فوق‌الذکر توجیه‌پذیر نیست و اگر صاحب مدرک «دکتر» نیستند و به علت نداشتن مدرک فوق عنوان شغلی را ذکر کرده‌اند که جای تأسف است.

۲- این کتاب زیر عنوان کلی «سلسله گزارشهای تحقیقاتی» منتشر شده است. سؤال و ایراد این است که مؤلف محترم که خود در پیشگفتار اعتراف کرده‌اند که: «کتاب حاضر مشتمل بر شرح بسیار اجمالی وقایعی است که درباره هر یک از آنها صدها کتاب و مقاله نوشته شده است و نویسنده افتخار دارد که به مطالعه فقط بعضی از آنها نائل آمده است و هنوز صدها کتاب برای مطالعه باقی مانده است ...» آیا فقط «گردآوری» مطالب جسته و گریخته را کرده‌اند یا که بر مبنای طرح تحقیقاتی جدیدی دست به قلم برده‌اند؟ واضح‌تر بگوییم واژه «تحقیق» امروزه برای خود معنا و مفهوم خاصی دارد و بایسته نیست که بر هر محصول قلمی نام تحقیق نهاد؛ حجت‌م نیز در «فرضیه»های Hypothesis تحقیقاتی مورد پژوهش محققان است و در کتاب فوق‌الذکر اینجانب «فرضیه» تحقیقاتی نیافته‌ام. اگر صرفاً: «نبود کتابی به زبان فارسی که دربرگیرنده تمامی وقایع این دوره باشد و بتواند دیدی کلی از اوضاع بین‌المللی قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم بدست دهد ...» باعث تدوین کتاب اخیر شده است با مراجعه به کتابنامه همین کتاب و انگشت گذاشتن بر کتاب دوجلدی و نایاب «تاریخ جهان نو تألیف رابرت روزول پالمر ترجمه ابوالقاسم طاهری» اظهار می‌دارم که کافی است تا کتاب پالمر را تجدید چاپ نمایند تا کمبود فوق برطرف می‌شد و مؤلف محترم ما را به زحمت مونتاز کردن مطالب و به اسم «تحقیق» به نسل جوان شیفته آگاه‌شدن عرضه کردن نمی‌انداختند. چرا و به عنوان مثال «تاریخ جهان

نو» را مورد تأکید قرار می‌دهیم زیرا:

الف - کتاب پالمر حداقل دارای دهها نقشه و جدول و تصویر و نمودار است، برخلاف «محصول» فوق که انگاری با هرچه غیر خواندنی امّا دیدنی باشد (جزئیات مورد خاص) بیگانه است. چگونه است که دانشجو با هر خواننده دیگری باید وقایع کمون پاریس و جنگ اول و دوم جهانی و عملکرد امپریالیسم را بخواند و حفظ کند و جواب پس دهد ولی یک نقشه و جدول و ... روبروی چشمان خود ننیند. جالب‌تر اینکه مؤلف محترم ما برسیستم «پوچ واحدی» نیز مقرر ض هستند.

ب - پالمر در اثر خود کمتر ناسزا و فحش می‌دهد ولی گویی جزو خواص روشنفکری در این دیار است که بدزبان و تندخو به خود (حتّی) و دیگران باشیم، نمونه آن: مؤلف محترم جابجا خود را «حقیر» می‌نامند. حقیر از چه بابت؟ اگر خدای ناکرده صاحب معرفت اندکی هستند پس چرا کتاب به چاپ می‌سپارند و اگر از جنبه‌های دیگری خود را حقیر می‌یابند این موضوع به من خواننده کتاب ایشان ربطی ندارد. مؤلف محترم ما معتقد است که «گرگهای حریص» (ص ۲۶۳) باهم به توافق رسیده‌اند (منظور ایشان شرق و غرب سیاسی است) و من خواننده لابد باید نتیجه بگیرم که اگر می‌خواهم خود و جامعه‌ام زنده بمانیم باید که «گرگ» شویم و کلاه برای توماس هابز و امثال او از سر برداریم که بانگ و فریاد «انسان گرگ انسان است» را سالهاست که سر داده‌اند.

نکته‌ای را در همین جا خطاب به مؤلف گرامی باید خاطر نشان ساخت و آن اینکه: شایبی که کتابتان در ۱۳۶۸ برابر با ۱۹۸۹ میلادی منتشر شده است باور کنید که چند سالی است یخ جنگ سرد بین قدرتهای بزرگ در حال ذوب شدن است پس منشی بر ما بگذارید و با فرهنگ و اژگان آن دوران سراسر تشنج و اختناق به تحلیل حوادث نپردازید. این را نیز بگویم که یکی از بزرگترین دستاوردهای فرهنگی دوران جنگ سرد - به ویژه برای روشنفکران «جهان سومی» (تعبیر از مؤلف محترم است) در

کاسی گوپی و به همان میزان هیچ گوپی است. گفتن و نوشتن این واژه‌ها که: «... بعدها که خطر جهان سوم محرز گردید دوباره گرگها به توافق رسیدند و شکاف شرق و غرب ترمیم یافت و شکافی دیگر دهان گشود: شکاف شمال و جنوب.» (ص ۲۶۳) در حکم کاسی گوپی و در نتیجه هیچ گوپی است چه این جملات مفهوم نمی‌کنند که:

I — «بعدها» از چه دورانی «بعد» شده است؟

II — به چه علت (سلسله دلایل بمانند) جهان سوم خطرناک شد؟

III — سهم و نقش گرگها در جهان سوم چیست؟

VI — شکاف شرق و غرب چگونه و در کجا و در چه تاریخی ترمیم یافت؟ و

... می‌بینید کاسی گوپی است و در واقع هیچ مطلبی گفته نشده است.

۳- کتاب فوق دارای غلطنامه‌ای پنج‌سطری است در حالی که فقط در صفحه ۲۶۷ این کتاب پنج اشتباه چاپی وجود دارد و این برای دانشگاه تهران و مسئولان نشر آن نه تنها زمینده نیست که حتی باعث دلسردی در اذهان کنجکاو و دقیق نیز خواهد شد، نکند «باید کاری کرد، هرچه باشد.»

۴- مؤلف محترم در مقدمه (راستی این کتاب یک پیشگفتار دارد و یک مقدمه که اولی پیش از «فهرست مطالب» و دومی بعد از «فهرست مطالب» چاپ شده است - چرا؟) می‌گویند: «راجع به تاریخ به عنوان مطالعه زمانی و سیر تکاملی یک موضوع و نه به عنوان مکتب چندان جای بحث و اختلاف نظر نیست...» اولاً اگر «تاریخ» سیر تکاملی یک موضوع را در بستر زمان مطالعه می‌کند پس لامحالہ این زمان شامل «آینده» نیز می‌شود و درست بهمین علت این مطالعه از عهده «علم» تاریخ بیرون است هرچند که در ساختن آینده از «حال و گذشته» تاریخی نیز مدد می‌گیریم و ثانیاً از کجا معلوم که «جای بحث و اختلاف نظر نیست.» اگر مؤلف محترم جِّداً به سخن خود باور دارند دومورخ را نشان دهند که بريك رویه و سنت

حوادث تاریخی را تدوین و تنظیم کرده باشند. از طرف دیگر برای «درهم پیچیده» نامیدن روابط بین الملل کوچکترین نیازی به اعلام پیچیده نبودن تاریخ یا هر مقوله دیگری نیست زیرا فقط يك مقوله شباهت تام به روابط بین الملل دارد و آن همانا روابط بین الملل است.

۵- کتاب مورد بحث از دریچه روابط بین دول به روابط بین الملل پرداخته است و این طنز ادراخور توجهی است که گریبانگیر رشته روابط بین الملل است؛ کافی است يك لحظه به تعداد دولتهایی که نمایندگی ملل خویش را ندارند توجه کنیم. جدا از نکته فوق مؤلف محترم آنقدر که به توضیح حوادث و روابط بین دول اهمیت داده اند از ذکر حوادثی مردمی مانند انقلابهای ۱۹۰۵ روسیه، ۱۹۰۶ ایران، ۱۹۰۸ ترکهای جوان، ۱۹۱۷ شوروی و ... به سرعت گذشته است و خواننده ناخودآگاه اسیر این باور می شود که نکند تمامی انقلابها ریشه در توطئه و نقشه و خواست «محرارم» و «پشت پرده ای» ها دارد.

۶- مؤلف محترم خود اعتراف کرده است که بهتر است قرن نوزدهم را از ۱۸۱۵ میلادی تا ۱۹۱۴ میلادی به حساب آوریم (ص ۶) [در این گفته کوچکترین ایرادی سراغ ندارم] اما ایراد اینجاست که از چه بابت سالهایی از قرن نوزدهم را با سالهایی از قرن بیستم مخلوط و ممزوج ساخته اند؟ به عبارت دیگر آیا وجوه مشترکی در این میانه وجود دارد؟ این وجوه چیست و کدامند؟ و بالأخره سرفصلهای جدایی قرن نوزدهم از قرن بیستم کجاست؟ حداقل خواننده باید نظر مؤلف را بداند هر چند که با آن مخالفت ورزد.

۷- و آخرین سخن اینکه این کتاب و نظایر آن بلا تردید باید دارای فهرست نام اشخاص، حوادث و مکانها باشد. کمبودی که در کنار دیگر کمبودها نشان از سهل انگاری در امر تألیف و نشر دارد.

با این همه زحمت مؤلف محترم ارزشمند است هر چند که امثال ایشان باید بیاد

داشته باشند که دولتمردان فردا، دانشجویان امروزمین هستند و بر نسل فعلی است که اهل فردا را به سلاح فردا مجهز نمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی